

## تفسیری عرفانی

### از قرآن\*

پیتر باخمن ترجمه فاطمه تهامی

دوم این که در این جا با یک سراینده بشری روبرو نیستیم که با ما سخن می گوید، بلکه با موجودی فرا انسانی مواجهیم که به ما روح می بخشد. به زبان دیگر، روح هر سوره است که سراینده هر یک از این قطعات شعری است و نقش ابن عربی محدود و منحصر به آن است که هر چه را که الهام بخش او (وارد الوقت) بر او املا می کند، همان را بنویسد و ثبت کند.

سوم این که ابن عربی، نویسنده این عبارت، تصریح می کند که از خود هیچ سخنی بر آنچه به او الهام شده نیفزوده و هر چه را به گوش دل شنیده است، بی هیچ تأمل و نگرشی، همان را نوشته است.

در بحث از این اشعار ترجیح می دهم به جای پرداختن به هر گونه مسائل روانشناختی و یا فراروان شناختی در مورد سؤالاتی که از این عبارات ابن عربی نشأت می گیرد، از یک تفسیر شاعرانه و از یک مفسر سراینده سخن گویم و از خواننده می خواهم آنچه را که ابن عربی به مثابه نخستین تجربه عرفانی خود درباره مجموعه این اشعار تفسیری یادآور می گردد، به خاطر بسپارد.

این احتمال هم هست که ابن عربی، سراینده ای که گاه در نوشته های خود به التباس و تشابه می گراید، با آوردن این عبارت خواسته باشد از سرزنش و نقد مخالفان سنتی بگریزد؛ از کسانی که او را به خاطری قیدی و آزادی گسترده و نامألوف

عارف نامدار، محیی الدین [ابن] عربی دیوانی بزرگ حاوی اشعاری به شیوه و شکل سنتی مشتمل بر قصاید و قطعات و نیز اشعاری از گونه موشحات و یک غزل برای ما بر جای نهاده است. در میان اشعاری که او به سبک سنتی سروده، مجموعه ای از اشعار را می یابیم که هر یک از آن ها به یکی از سوره های قرآن مرتبط بوده و در واقع به نام یکی از سوره قرآنی عنوان گذاری شده اند.

(ص ۱۳۶) **وقال ايضاً ... من رُوحِي** (و به دنبال آن، نام سوره قرآنی را می آورد): **مَنْ**، عبارت **«مَنْ رُوحِي»** را به «الهام شده از سوی روح» برگردانده ام؛ زیرا در آخر همین تفسیر شاعرانه ویژه و شاید بی مانند (ص ۱۷۶) چنین می خوانیم:

... وقد انتهی سور القرآن علی ما اعطاه وارد الوقت من غیر مزید ولا حکم فکر ولا رویة والحمد لله؛ «سوره های قرآن، آن چنان که «وارد الوقت» آن را عطا کرد، بی هیچ افزونی و بی هیچ اندیشه و تأملی پایان یافت، و سپاس و ستایش خدای راست.»

در این عبارت توضیحی، تعبیرات قابل ملاحظه ای می یابیم. نخست آن که در این عبارت که در پایان مجموعه اشعار مربوط به سوره قرآن آمده، سخن از اشعار تفسیری که بیانگر سوره ها هستند، در میان نیست؛ بلکه سخن از خود سوره های قرآنی است و بر اساس نص این عبارت نمی توانیم این اشعار را تفسیر، به مفهوم دقیق کلمه، بشماریم، و تنها می توانیم بگویم که این اشعار به جای آن که سوره ها را تفسیر و تشریح کند، به آن ها روح و جان می بخشد.

\* مشخصات کتاب شناختی اصل مقاله چنین است:

Peter Bachmann, "Un Commentaire mystique du Coran", Arabica 47iii-iv (2000) P.509-503

او باشد. « این که ابن عربی، دریافت خود را از آیه ۳۵ سوره نور (در تفسیر سوره فاتحه می گنجانند، شگفت انگیز است، و تعبیر او از این که هیچ نوری دیگر با نور الهی قابل قیاس و برابری نیست، شگفت انگیز تر. او می گوید: «وَقَدْ لَاحَ فِي نَارِ نِبْرَاسٍ» (و این نور در آتش چراغی افروخته درخشید).

ابن عربی در این دو مصراع، چکیده ای از اساس شناخت خود از خداوند را به عنوان ذات مطلق و حقیقت مطلق (نور قیاس ناپذیر) که در صورت موجودی مقید (نور یک چراغ) تجلی می کند، ارائه می دهد.

و اینک آیا باید از این واقعیت که شاعر ما واکنش ناآگاهان را از بیان تجربه عرفانی خود به عنوان واکنش بسیار تهاجمی توصیف می کند، به شگفت آمد؟

ابن عربی می گوید: و ما فی القول من باس؟ «بر این سخن هیچ ایرادی نیست. چرا که این یک مثل است: لانه مثلٌ. زیرا بر حسب درک ما از واژه «مثل» در این عبارت، نور طبیعی چیزی جز تصویری از یک ذات نورانی الهی و فراطبیعی نیست. تصویری که با صاحب صورت شریک است. و می افزاید: لَوْ قُلْتَهُ قَيْلٌ: هل - لداء هذا الذي قد قال من آس؟ «اگر چنین بگویی، در پاسخ گفته خواهد شد که مگر از برای درمان بیماری گوینده این سخن، درمانی و درمانگری هست؟» او در این سخن، خطری را که لازمه فاش کردن اسرار تجربه عرفانی است، درمی یابد. اشاره ابن عربی به نور چراغ به عنوان منبع تجربه عرفانی، ما را به تأمل در گفتار حکیم الهی دیگری وامی دارد که او نیز به دلایل خاص خود، از خاخام های ربانیون در هراس بود، او یا کوب بوهم (Jakob Böhme) عارف مسیحی است که منبع الهام او نیز سطح مقعر فلز درخشان قلع است که نور را به گونه ای شاد باز می تاباند.

ابن عربی در تفسیر سوره نور، به تبع کلام قرآنی که تصویر نور را برای اشاره به ذات الهی به کار می برد، به تفصیل از تأثیرات فعال این نور سخن می گوید. او که در شعر مربوط به تفسیر سوره فاتحه، نور الهی را در جایگاهی فراتر و بالاتر از هر گونه نور طبیعی می نشانند - هر چند به نحوی دگرگون در یک شعله چراغ تجلی می کند - در تفسیر سوره نور، نور یا موجودات نورانی را در برابر با ظلمت و موجودات ظلمانی می نهد. می گوید: خداوند همه کرات آسمانی را نورافشان گردانیده تا مردمان در تیرگی های شب راه درست را در میان راه های بسیار بشناسند و برگزینند. الله نور افلاکاً بأجمعها لیهدی فی ظلام

در شرح قرآن، و به خاطر شیوه شاعرانه ای که خاستگاهی کفرآمیز دارد و از نثر کلامی و سجع قرآنی به دور است، ملامت می کنند.

سخن را از قطعه شعر تفسیری یا «شعر-تفسیر» آغاز می کنیم که الهام بخش آن «روح سوره فاتحه» است. این «شعر-تفسیر» به شکلی سنتی آغاز می گردد و سراینده آن، همان نص قرآنی را به کار می گیرد: «ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است». عبارت «الحمد لله رب العالمین» با بحر بسیط که برای شعر به کار گرفته شده سازگاری دارد. اما پس از این مصرع نخستین، بی درنگ، متن شعر از متن قرآنی دور می گردد:

ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است

و [جهانیان] باید او را در همه احوال زندگی - که از سوی خدا بر آدمیان می رسد - بستایند: «الحمد لله رب العالمین - علی ماکان فیه من الاحوال فی أناس»

ابیاتی که در پی بیت نخست می آید نیز از آیاتی که در پی آیه نخستین آمده اند، یعنی از «الرحمن الرحیم» و «مالک يوم الدين» یاد نمی کند و عبارت قرآنی «ایک نعبد وایک نستعین» نیز به صورت «عبدته وطلبت العون منه» (او را پرستیدم و از او یاری خواستم) درمی آید. و پس از آن:

وطلبت منه ... أن یهتئ لی من امرنا رشدا - حتی اکون علی النهج القویم به - خلقاً کریماً؛ «و از او خواستم تا به فضل خویش، کار مرا به سامان رساند تا بر راه راست باشم - آفریده ای شایسته.»

ابن عربی از یادکرد خشم الهی در آیه «غیرالمغضوب علیهم» نیز خودداری می ورزد و به موضوعی دیگر که برای او اهمیتی بس والا دارد می پردازد؛ مسئله ای که ربطی با تفسیر سوره فاتحه ندارد، بلکه یکی از مایه های دلخواه این شاعر عارف است، و آن شناخت او از خداوند به عنوان «نور» است؛ چنان که در آیه ۳۵ سوره نور آمده است.

او بخش دوم تفسیر سوره فاتحه را چنین می آورد: الله نور تعالی ان یمائله نور؛ «خدا نوری است برتر از آن هیچ نوری همانند

تاریکی متصف می‌گردد.»

در این جا درنگی می‌کنیم تا این پرسش را مطرح سازیم که آیا ابن عربی، این بزرگ‌آموزگار وحدت وجود، در این جا، به راهی خلاف رفته و مدافع دوگانه‌گرایی و مانویت شده است؟

می‌بینیم که او در این سوره - که روح سوره نور به او الهام کرده است، و اندیشه سُراینده تنها بر آیه نور متمرکز گردیده - نور و ظلمت، روشنائی و تاریکی یا روشن‌ها و تاریک‌ها را رو در روی هم و در برابر هم می‌نهد. برای نشان دادن این که تعبیر به کار رفته از سوی شاعر، آموزه‌های ثنویت و مانویت را به ذهن خطور می‌دهد، کافی است یادآوری شود که در این سروده، «جسم» با عبارت «روشن شده از سوی روح» توصیف شده، و به سخن دیگر «جسم» را پدیده‌ای شناسانده است که در اصل و ماهیت خود منتسب به «ماده ظلمانی» است؛ همان ماده‌ای که انسان تازه زاده شده از آن نشأت گرفته و جزئی از آن بوده است؛ یعنی ماده ظلمانی در برابر روح روشنگره و اینک و با این ترتیب آیا نمی‌توان گفت که شاعرها در مرز تماس با آموزه مانویت قرار گرفته است؟ آری، اما او خود، این خطر را مشاهده کرده و برای پیشگیری از آن بی‌درنگ می‌گوید:

فليس من نور الأقد يقابله  
ضد كما قابل الاشراق بالفسق

هیچ مفهومی نیست جز آن که ضدی در برابر خود دارد، که با آن مقابله می‌کند؛ آن چنان که طلوع خورشید با غروب آن تقابل دارد، و همین وضع سبب شده است که مانی در آموزه «دوگانه‌گرایی» خویش گمراه گردد.

من اجل ذا ضل مانی فی مقاله باثین ...

اما ابن عربی (یا درست‌تر بگوییم: آن که به او الهام کرده است) آموزه تقابل را جایگزین آموزه تخاصم می‌سازد. وجود مجموعه‌های متلازم دو پدیده متفاوت که به اعتبار زوج بودن، همیشه بعضی با بعضی در تقابل قرار دارند.

اما، آیا او توانسته است با این جایگزینی، آموزه مانویت را بی‌اعتبار سازد؟ و آیا توانسته است با طرح آموزه تقابل، اعتبار موضوع را بازگرداند؟ به شعری دیگر از شارح - شاعر خود باز می‌گردیم؛ به شعری که الهام‌گیر آن، روح سوره «فلق»، نخستین «معوذتین»، و از سوره‌های پایانی قرآن، بر او املا کرده است. متن این سوره کوتاه است و به مؤمنان یادآور می‌شود که بگویند: «پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دمان، از ...» و در پی آن، چند نماد شررا که از برون بر مؤمن می‌تازد،

اللیل فی الطریق؛ «خداوند فلک‌هایی را، همگی روشن گردانید تا در تاریکی شب، راه درست را نشان دهند.» (ص ۱۴۵) شاعر در ابیات بعدی به شمارش دیگر اشیایی می‌پردازد که خداوند آن‌ها را همچون کرات آسمانی منور و نورافشان ساخته است: و نَوْرَ الْجَوِّ بِالضِّيَاءِ، و نَوْرَ الْعَقْلِ بِالتَّوْحِيدِ وَ الخُلُقِ وَ نَوْرَ الْقَلْبِ انواراً منوعه و نَوْرَ الْجِسْمِ بِالارواح؛ «و فضا را با روشنائی، و عقل را با یکتاپرستی و خوی نیک، و دل را با روشنائی‌های گونه‌گون، و جسم را با ارواح منور ساخت، و سرانجام، زمین را با گل‌ها بیاراست و روشنائی بخشید.»

به نظر من، این شمارش، یک طرح نظری متوالی و متدرج را دنبال نمی‌کند و شاید بتوان گفت شمارشی دلخواهانه و حتی احتمالی است، و ابن عربی همچون هنرمندی راستین خواسته است ثقل موضوع را با یک بازی شعری، به صورت ردیفی از مصراع‌ها که همه با یک کلمه (و نَوْر) آغاز می‌شوند، سبک و متوازن سازد. در پی آن، ردیفی از مصراع‌های متقابل و سلبی می‌آورد که هر کدام با کلمه «وَأَظْلَمَ» آغاز می‌شود. کلمه أَظْلَمَ در ظاهر با تعبیر نور، در ردیف پیشین، شباهت دارد، اما نور فعلی متعدی است و فاعل آن خدا است و او است که منور می‌گرداند، اما اظلم فعلی لازم است و به معنی ... تاریک شده است و بی‌تردید ابن عربی (یا الهام‌گیر او) برای اشاره به پدیدایی اشیای تاریک عمداً یک فعل لازم را برگزیده و بدین ترتیب از معرفی خداوند به عنوان مبدأ و مبدع تاریکی و تاریک‌ها - که مفهوم سلبی دارد - اجتناب ورزیده است.

در شمار «تاریک‌ها» پی که ابن عربی برمی‌شمارد، عقل را نیز می‌یابیم که بر اثر اندیشه‌های نظری خود به تاریکی می‌گراید و تاریک می‌گردد: «وَأَظْلَمَ الْعَقْلُ فِي افكاره نظراً. اما این عقل می‌تواند با تصور وحدانیت و بی‌همتایی خداوند و با برخورداری از ویژگی‌های اخلاقی منور و روشن گردد. ابن عربی در بسیاری از اشعار خود، با شیوه‌ای استدلالی و برهانی بر خصیصه خطرآفرینی عقل تأکید می‌ورزد. وَأَظْلَمَ الْوَلَدُ الْمَخْلُوقُ مِنْ نطفة؛ «کودکی که از نطفه‌ای زاده می‌شود نیز به

به شاعر الهام کرده است. به رغم این واقعیت که ابن عربی به قدر کافی از موهبت شجاعت و استقامت برای رسیدن به تصوّر خدایی فراتر از تمایز جنسی برخوردار بوده است، هر از گاه به تعابیری معقد و غامض توسل می‌جوید؛ تعابیری که به ظاهر اندیشهٔ یگانه‌گرایی او را به تصوّرات دوگانه‌گرایی نزدیک می‌سازد. برای مثال، در یک بیت از همین قطعه شعری که سورهٔ فلق به او الهام کرده می‌خوانیم:

منزّه العین من تأثیر مآظهرت  
به الطبیعة فی الارکان من مدد

او (خدا) در جوهر خود از تأثیر هر «مدد»ی که طبیعت در ارکان ظاهر می‌سازد، منزّه و میرا است.<sup>۱</sup>

هدف از این گزارش ساده، بررسی چند واژه کلیدی در گزیده‌ای از ابیات «شعری-تفسیری» مربوط به سوره‌های فاتحه، نور و فلق و نیز نشان دادن این نکته بود که ابن عربی (یا همان سراینده و املاکننده که با ضمیر متکلم وحده سخن می‌گوید) در متن بسیار غنی و فراگیر قرآنی تعبیراتی می‌یابد که انگیزه‌های مستمری برای نگرشی دوباره به «کل» به عنوان «کائنات تجلیات الهی» را به او عرضه می‌دارد. از آن جا که انسان توان تحمل نور خالص را ندارد، پس می‌باید آرامش و سکون خود را در سایه بجوید. ابن عربی با الهام‌گیری از سورهٔ فلق، پس از بیان فروغ نور محض که با هیچ تاریکی درنیامیخته، می‌گوید: «... اما این فروغ با سایه درآمیخته است و این سایه که مایهٔ سکون ما است به شکل تن از نوع «جسم» و نه به شکل تن از نوع «جسد» است:

لکن له الظلّ، ذاک الظلّ راحتنا  
فی صورة الجسم، لا فی صورة الجسد

به این اعتبار که بازتاب وجودی دایم است؛ وجودی که برای این دانشمند الهی، همان وجود اساسی-الهی است و بنابراین خاستگاه و خیزگاه حیاتی وی است.



۱. صحت این تعبیر و این استنباط منوط به آن است که کلمهٔ مدد را به فتح‌تین بخوانیم و اگر به ضم اول و فتح دوم خوانده شود (مدد)، مفهوم و نتیجهٔ آن چیز دیگری خواهد بود. (مترجم)

برمی‌شمارد که باید از شرّ آن‌ها به خدا پناه برد. در این سروده، ابن عربی با به‌کارگیری ضمیر اول شخص «من» به عنوان سرایندهٔ ابیات، هم جایگاه خطر و هم راه‌هایی از آن را از برون به درون جا به جا می‌کند و با اشاره به تساین مضاعف نور / ظلمت و روح / جسم می‌گوید: «من از خود-ونه از شرهای برونی-به خود-ونه به پروردگار سپیده‌دم-پناه می‌برم؛ زیرا که ما انسان‌ها به مقتضای روح، دارای نور هستیم و به مقتضای جسم، صاحب ظلمت.»

انی تموّدت بی متی، فان لنا  
انور بالروح، والاطلام بالجسد

این جا، چنان که می‌بینیم، مقابله و تقابلی که از آن سخن رانند از تعادل و توازن به دور است و برعکس، آن‌گاه که انسان از حالت خودآگاهی می‌یابد، مقابله را به صورت نمایشی که در حالت درون و غیب خودآگاهی، تجزیه می‌کند.

تفسیر هر تعبیر قرآنی در سورهٔ فلق، کلماتی از متن سوره را تغییر می‌دهد. به عنوان مثال، «ذاک صیغهٔ تعوّدت»، و به جای فلق از نور و به جای شرّ، واژه کلیدی اظلام را به کار می‌برد و خود را گرفتار بحث متغیرهای متن (من شرّ ما خلق، من شرّ غاسق، من شرّ النفاثات، من شرّ حاسد) نمی‌سازد و با نتایج کلامی آن درگیر نمی‌شود. در نگاه او، شرّ همان طبیعت جسمانی مادهٔ ظلمانی است و از این شرّ به نور روح خود پناه می‌برد و این «تعوّد» و «پناه‌جستن» را مستمر و مداوم می‌داند تا هنگامی که روح منور در جسم ظلمانی مسکن دارد: «لا ازال کذا مادام مسکنتا». و اینک، بار دیگر خود را با آموزهٔ مانوی‌گری مواجه می‌بینیم که ما را احاطه کرده است. بیان واژه به واژه و بیت به بیت شعر-تفسیر سورهٔ فلق به درازا می‌کشد و این جا کافی است بگوییم که این شعر تصویری زنده از مبارزهٔ یک عالم الهی یگانه‌گرا در برابر وسوسه‌های ثنویت و دوگانه‌گرایی است.

بخش‌های چندی از این تفسیری عرفانی به موضوع طبیعت و اصل انوشت می‌پردازد؛ مثلاً شعری که روح سورهٔ تحریم آن را